

تحول در ساختار قدرت جهانی و تاثیر آن بر روابط ایالات متحده و عربستان سعودی

محمدحسین جمشیدی^۱، سجاد محسنی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۳

چکیده

با فروپاشی شوروی و تبدیل ساختار قدرت جهانی از دوقطبی به تک‌قطبی، دگرباره مناطق به‌عنوان خرده سیستم‌های تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل اهمیت بسزایی یافت؛ بر این اساس، ایالات متحده تلاش کرد تا به بازتوزیع قدرت در مناطق پردازد که در این مسیر تعیین سلسله‌مراتب قدرت در خاورمیانه با توجه به دوری و نزدیکی به کانون قدرت جهانی انجام پذیرفت و این بازتوزیع قدرت منجر به رویارویی ایران و عربستان شد. ایالات متحده نیز در جهت تقویت قطب‌های قدرت منطقه‌ای موافق و تضعیف قطب‌های مخالف تلاش کرد. بر این مبنا، سؤال اصلی پژوهش این است که کدامین متغیرها تداوم‌بخش روابط راهبردی ایالات متحده و عربستان خواهند بود؟ در پاسخ؛ این فرضیه مطرح می‌شود که متغیرهای تداوم‌بخش روابط را می‌توان در قالب «تداوم روابط بر اساس منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» مطرح کرد. در راستای تبیین فرضیه، در پژوهش حاضر از ترکیبی از روش تحقیق علی و همبستگی چند متغیره و متکی بر داده‌های اسنادی بکار رفته است. یافته‌های تحقیق بیانگر اینست که منافع و تهدیدات مشترک، نوع ارتباطات متقابل و حرکت از اقتصاد به‌سوی مبادله امنیت و وابستگی متقابل هرچند نامتقارن، زمینه را برای پیوند استراتژیک عربستان و ایالات متحده فراهم کرده است و همین وضعیت تداوم روابط راهبردی دو کشور را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه بازیگری که خارج از دایره منافع دو کشور است به‌نوعی ناهمسو و چالشگر منطقه‌ای تلقی می‌گردد. در این روند ایران وجه مشترک تهدید برای هر دو کشور محسوب می‌شود. لذا، از آنجاکه توان رویارویی و در حالت حداقلی برتری عربستان سعودی بر جمهوری اسلامی ایران دشوار است، بازدارندگی یک‌جانبه گسترده، راهبردی است که از سوی ایالات متحده اتخاذ شده است.

واژه‌های کلیدی: ساختار قدرت جهانی، بازتوزیع قدرت، ایالات متحده، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران.

^۱ استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

jamshidi@modares.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

با فروپاشی شوروی و کاهش قدرت مهم‌ترین رقیب ایدئولوژیک ایالات متحده، جهان وارد فضای جدید «تک‌قطبی»^۱ با محوریت ایالات متحده شد. از دید بوزان و ویور با حذف شوروی از معادله، ماهیت و شدت نفوذ قدرت‌های جهانی در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای جهان سوم تا حد قابل توجهی تغییر کرد بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۸). در چنین شرایطی ایالات متحده، خاورمیانه را به‌عنوان یکی از مناطق آشوب در نظر می‌گیرد و بنابراین تلاش می‌کند تا کنترل مؤثری بر این منطقه اعمال کند. در این حالت ساختار قدرت جهانی تا حدود زیادی ساختار قدرت منطقه‌ای را تعریف کرده و بازیگران متحد منطقه‌ای و چالشگر را تعیین می‌کند (Sjoberg, 2010: 84). در چنین سیستمی رابطه با هژمون می‌تواند به‌مراتب در جایگاه توزیع قدرت بازیگران تفاوت ایجاد کند و سلسله مراتب دلخواه هژمون را ایجاد کند. بر همین مبنا لیمکه^۲ به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان این حوزه سلسله مراتبی را در تمامی سطوح کلان سیستمی و خرده سیستم‌ها می‌بیند که در آن هژمون توانایی اثرگذاری درون مرزهای بازیگران دیگر را دارد و اقدام به شکل‌دهی قطب‌های منطقه‌ای می‌کند (Yesilada, Efirid and Noordijk, 2006: 612). در این میان ایالات متحده به‌عنوان بازیگر مؤثر فرامنطقه‌ای در خاورمیانه این امکان را برای خود قائل است که بتواند توانایی اثرگذاری در مرزهای دیگر را داشته باشد و بنابراین، این حق را برای خود مسلم می‌پندارد که تعریفی از بازیگران در فضای جدید ارائه دهد (Payne, 2011: 412).

وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ میلادی در ایران و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید و عدم همسویی با منافع منطقه‌ای ایالات متحده؛ این کشور را به این سو سوق داد که به تقویت بازیگران همسو در مقابل ساختار جدید تجدیدنظرطلب پردازد که در این میان عربستان سعودی به‌عنوان مهم‌ترین هدف تهدید قدرت ایران مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت. مجموعه تحولات پس از ۱۹۷۹ ایران، حمایت عربستان از عراق در جنگ و تحولات ۲۰۱۱ مسیر دو بازیگر قدرتمند منطقه‌ای را از یکدیگر جدا کرده و روابط پر نوسان پیشین دو کشور را که از طیفی از مصالحه تا مقابله را در برمی‌گرفت به سمت منازعه سوق داده است. تحولات ۲۰۱۱ به‌صورت کلی معادله قدرت در منطقه را به سود ایران بر هم زد و شرایط را برای عربستان دشوار ساخت؛ در نتیجه تداوم حمایت از عربستان از سوی ایالات متحده با جدیت بیشتری پیگیری شد و بویژه این مسئله از زمان به قدرت رسیدن ترامپ تشدید گردید. بر این اساس، سؤال اصلی این است که ایالات متحده از چه ابزارهایی برای تقویت عربستان سعودی استفاده کرده است؟ پاسخ این سؤال را می‌توان در سه متغیر «تداوم روابط بر اساس منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» جستجو کرد. پژوهش حاضر در چارچوب روش تبیین علی و همبستگی چند متغیری و مبتنی بر گردآوری اسنادی داده‌ها تلاش دارد تا پیوند میان متغیرهای تحول در ساختار قدرت جهانی، تغییر در سطوح منطقه‌ای و تقویت عربستان سعودی از سوی ایالات متحده را بررسی کند.

۱. unipolarity

۲. Lemke

۱- چارچوب نظری

۱.۱. تحول در ساختار قدرت جهانی

برای بررسی موضوع مورد پژوهش ابتدا باید به تحول در ساختار جهانی اشاره داشت؛ سپس تأثیر این تحول را بر سطوح منطقه‌ای سنجد و در نهایت به تقویت بازیگر همسو اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین نظریاتی که تا حدود زیادی ساختار قدرت در سطح کلان نظام بین‌الملل را مورد بررسی قرار می‌دهد نظریه چرخه جهانی قدرت است. رئالیسم به‌عنوان خاستگاه دو نظریه انتقال قدرت و موازنه قدرت شناخته شده و تأکید زیادی بر مفهوم «قدرت» به‌عنوان مفهوم کلیدی دارد بنحوی که گلن اسنایدر موازنه قدرت را مفهوم مرکزی روابط بین‌الملل می‌داند. مورگنتا نیز از موازنه قدرت با عنوان «قانون آهنین سیاست» نام می‌برد (۶: ۲۰۱۱، Naseer, Musarat) این در حالی است که نظریه انتقال قدرت بر روی جریان سیال قدرت تمرکز داشته و بازیگر خواهان تغییر وضع موجود را پیگیری می‌کند.

ارگانسکی نیز به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان انتقال قدرت، آن را امری پویا می‌داند. ارگانسکی و کوگلر با توجه به نظریه انتقال قدرت، ساختار هژمونیک را از آنارشی در نظام بین‌الملل متمایز می‌کنند (Ned lebow, Valentino, ۲۰۰۹: ۳۹۰). با وجود این؛ مفهوم قدرت را می‌توان برجسته‌ترین وجه مشترک شاخه‌های رئالیسم دانست که انتقال قدرت با شکاف در آن فرض‌های اساسی آن را زیر سؤال می‌برد (۳۶: ۲۰۰۶، Tammen, Kugler). از دید نظریه انتقال قدرت، بازیگران کلیدی در سیاست جهانی همچنان دولت‌های حاکم هستند؛ بازیگرانی که برای توسعه امنیت، قدرت و رفاه در نظام بین‌الملل تعارض‌آمیز که اقتدار مرکزی برای تنظیم تعارضات یا اجرای توافقات وجود ندارد، عمل می‌کنند. بعلاوه، قدرت هر کشوری تابع توانمندی‌های آن کشور است. و افزایش قدرت هر بازیگر به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود (فرزین نیا، ۱۳۸۹: ۴۲۰). با این پیش‌زمینه می‌توان عنوان کرد که تغییر در سلسله‌مراتب قدرت جهانی و بازتوزیع قدرت در سطوح گوناگون مهم‌ترین پیش‌زمینه تغییرات ژئوپلیتیکی و وزن یافتن مناطق بوده است. بر این اساس بازیگران جدیدی ظهور می‌کنند که دولت هژمون را به چالش می‌کشند که در واقع مرحله دوم از روند تحول در ساختار قدرت جهانی است. مرحله چالش با دولت هژمون، جایگاهی میان تغییر در سطح قدرت جهانی و اثرگذاری واحدهای منطقه‌ای است که در ادامه بررسی می‌شود.

۱.۲. شروع چالش با دولت هژمون

دولت چالشگر معمولاً دولتی است که در جایگاه قدرت‌های بزرگ جهانی یا منطقه‌ای قرار دارد اما لزوماً چالشگر بودن به معنای قدرتمند بودن نیست چراکه گاه درک از قدرت می‌تواند متفاوت باشد. دولت چالشگر دولتی هست که به سمت قدرت کامل حرکت می‌کند. با گسترش نظم از سوی بازیگر مسلط، این بازیگر تمایلی برای اعطای امتیاز به سایر بازیگرها به‌جز در موارد محدود ندارد و در نتیجه قدرت‌های در حال ظهور ناراضی می‌شوند و به جنگ و افزایش قدرت نظامی برای ایجاد نظم موردعلاقه خود، روی می‌آورند. برابری قدرت دو بازیگر هژمون و قوی ناراضی به رقبا

اجازه پیش‌بینی انتخاب گزینه صلح یا جنگ را می‌دهد. برخورد نظامی و مسابقه تسلیحاتی تعیین‌کننده تمایلات رقبا به برتری جنگ بر صلح است (Tammen, Kugler, ۲۰۰۶: ۴۲-۴۳). از نظر لیمکه، این قدرت نظامی است که می‌تواند تعیین‌کننده و معیار ارزیابی قدرت باشد. بر همین اساس به‌نوعی می‌توان گفت برابری و تعادل میان بازیگران بر اساس قدرت نظامی تعریف می‌شود. با تمایل به افزایش قدرت نظامی، امکان جنگ نیز افزایش می‌یابد و جنگ زمانی اتفاق می‌افتد که یک دولت چالشگر ناراضی موقعیتی را برای رهبری بین‌المللی فراهم می‌آورد. از دید نظریه انتقال قدرت، صلح جهانی زمانی به دست می‌آید که هژمون وجود داشته باشد (Tammen, Kugler, ۲۰۰۶: ۵۵). در این میان قدرت مسلط تلاش دارد تا نظم بین‌الملل را بر اساس ترجیحات خود شکل دهد و در مقابل دولت در حال ظهور نیز چون این نظم را مخالف خود می‌بیند به مقابله با دولت مسلط می‌پردازد و در خلال زمان، دولت مسلط قادر خواهد بود تا عادات و الگوهای بین‌المللی را مطابق انتظارات خود ایجاد کند و به‌نوعی سایر بازیگران را جامعه‌پذیر سازد (Ned lebow, Valentino, ۲۰۰۹: ۳۹۰).

شروع یک دولت چالشگر با مرحله قدرت بالقوه است. در مرحله نخست بنیان‌های قدرت یک کشور مدنظر است. در مرحله رشد؛ توان بالقوه به بالفعل تبدیل می‌شود و تحولات اساسی در داخل کشور رخ می‌دهد. در مرحله بلوغ قدرت، کشور کاملاً صنعتی شده و به حد بلوغ کامل می‌رسد و در همین مرحله است که انحطاط قدرت شکل می‌گیرد. این انحطاط مربوط به نفس قدرت نیست بلکه بیشتر به علت ویژگی نسبی بودن قدرت است. ارگانسکی به سطوح داخلی در تحلیل پویایی قدرت توجه زیادی دارد که این سطح داخلی در توان اقتصادی چالشگر نمود می‌یابد. ارگانسکی در تحلیل انتقال قدرت خود در ابتدا نگاهی به درون دارد به این معنی که ریشه سیاست خارجی را در وضعیت اقتصادی داخلی می‌داند. بر این اساس بازیگران ناراضی از توزیع قدرت می‌تواند بازیگران مرکزی مناطق باشد به صورتی که با دسته‌بندی بازیگران منطقه‌ای به مرکز و پیرامون، می‌توان عنوان کرد که بازیگران مرکز عمده توانایی را برای به چالش کشیدن هژمون دارند هرچند اگر این چالش منجر به موفقیت نگردد؛ بنابراین دامنه مناقشات در سطوح کلان قدرت بر ژئوپلیتیک‌های منطقه‌ای نیز اثر می‌گذارد.

۳.۱. گسترش دامنه مناقشات به سطوح منطقه‌ای

گسترش منازعات قدرت در سطح کلان می‌تواند سطوح منطقه‌ای را به‌عنوان سیستم‌های تابع تحت تأثیر قرار دهد. هرچند احتمال وقوع درگیری تاکنون ضعیف بوده است؛ اما همواره نگرانی از افزایش مواجهه بین هرکدام از این قدرت‌های در حال ظهور است. در نتیجه این تحول جهانی؛ حرکت مشابهی در حاشیه سیستم و در نظام سلسله‌مراتب منطقه‌ای اتفاق می‌افتد و جنگ‌های منطقه‌ای نیز در نهایت منجر به توزیع قدرت منطقه‌ای شوند (Tammen, Kugler, ۲۰۰۶: ۳۶). تغییر سلسله‌مراتب منطقه‌ای منشعب از تغییر در سطح بین‌المللی مهم‌ترین مناطق را هدف قرار می‌دهد چراکه بازیگران هژمون و چالشگر منافع گسترده‌ای در این مناطق دارند که در زمره این مناطق می‌توان خاورمیانه را به دلیل موقعیت ژئواکونومیک خود نام برد. در این میان بازیگر منطقه‌ای می‌تواند چالشگر بین‌المللی نیز باشد. از دید

میرشایمر بازیگر چالشگر تلاش می‌کند تا فاصله خود را با سایر چالشگران افزایش دهد بنابراین درصدد تعیین حدود مرزهای رفتاری قابل‌پذیرش برای همسایگانش برخواهد آمد.

در سطح منطقه‌ای نیز برخی از دولت‌ها ضعیف و راضی هستند که تلاش می‌کنند از طریق اتصال خود به دولت برتر به کسب منافع و افزایش قدرت خود کمک کنند. بازیگران ضعیف و ناراضی نیز یا ناچار به سکوت در مقابل سیاست‌ها می‌شوند و یا به دلیل مخالفت و ناتوانی در رقابت نظامی با هژمون به نابودی خود کمک می‌کنند و در نتیجه این دولت‌های قوی و ناراضی هستند که توانایی رقابت نظامی با دولت هژمون را دارند. از سوی دیگر و بر اساس نگاه کاربردی به نظریه شبکه در حوزه مطالعات نظم منطقه‌ای، شدت یافتن سطح و میزان ارتباطات و شکل‌گیری کانون‌های ارتباطی در درون آن می‌تواند تغییری تأثیرگذار باشد. بر این اساس رقابت‌های منطقه‌ای میان بازیگرانی که در توزیع قدرت جدید ادعای هژمونی منطقه‌ای را نیز دارند می‌تواند منجر به رویارویی بازیگران کانونی مناطق گردد که در این هنگام پیوند با هژمون فرامنطقه‌ای می‌تواند عاملی تعیین‌کننده باشد. درنهایت تنش میان بازیگران رقیب منطقه‌ای؛ تغییر در سطوح منطقه‌ای را نیز موجب می‌گردد.

۴.۱. تغییر در سطح منطقه‌ای

بازتعریف قدرت در سطح کلان اگر نگوییم به‌عنوان تنها متغیر، اما می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرها مورد توجه قرار بگیرد. در تعریف جدید قدرت، مطابق با خواست هژمون در ژئوپلیتیک‌های منطقه‌ای نیز قدرت توزیع می‌شود. در این حالت نظام‌های تابعه شکل می‌گیرد. از دید تامپسون، نظام تابعه نظامی است که جهت متفاوت بودن از محیط باید حداقل از دو یا چند واحد تشکیل شده باشد و نظم و شدت تعامل میان بازیگران منطقه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است به صورتی که شاهدان داخلی و خارجی آن را به‌عنوان یک ناحیه متمایز به رسمیت بشناسند و درنهایت هم‌جواری جغرافیایی نیز موضوعی حائز اهمیت است. پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی نیز با بازتعریف ساختار جدید قدرت در سطح جهانی، قدرت در سطوح منطقه‌ای به‌خصوص خاورمیانه بازتعریف شد و توزیع قدرت‌های منطقه‌ای قطب‌بندی‌ها و حوزه‌های مرکزی و پیرامونی جدید را شکل داد که در زیر مورد توجه قرار گرفته است.

جدول ۱: قطب‌بندی قدرت‌های منطقه‌ای

منطقه	قطبیت	قدرت‌های منطقه‌ای
آمریکای شمالی	تک‌قطبی	ایالات متحده آمریکا
آمریکای جنوبی	تک‌قطبی	برزیل
اروپا	چندقطبی	آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا
آفریقای غربی	تک‌قطبی	نیجریه
آفریقای مرکزی	بدون قدرت فائقه منطقه‌ای	بدون قدرت فائقه منطقه‌ای
شاخ آفریقا	بدون قدرت فائقه منطقه‌ای	بدون قدرت فائقه منطقه‌ای
جنوب آفریقا	تک‌قطبی	آفریقای جنوبی
خاورمیانه	چندقطبی	ایران، عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه

کشورهای شوروی سابق	تک قطبی	روسیه
جنوب آسیا	تک قطبی	هند
شرق آسیا	دوقطبی	چین و ژاپن

منبع: (Frazier & Stewart, ۲۰۱۰: ۷۳۴).

درواقع طیف گسترده‌ای از بازیگران و قطب‌بندی‌ها شکل گرفت که تعیین‌کننده رقابت یا شکل‌گیری هژمون در مناطق بوده است. بر این اساس؛ خاورمیانه و اروپا را می‌توان دارای نظم چندقطبی دانست. در خاورمیانه هیچ‌کدام از قدرت‌های منطقه‌ای نتوانسته‌اند به برتری نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک مطلق دست یابند تا از این طریق بتوانند بر سیستم حکمرانی کنند (Lemke & Werner, ۱۹۹۶: ۲۳۶). فقدان چنین شرایطی در خاورمیانه باعث شده تا این منطقه همواره محل کشاکش بازیگران منطقه‌ای برای ایفای نقش و ورود بازیگران فرامنطقه‌ای باشد.

از سوی دیگر کانتوری و اشیپگل نیز منطقه را به‌عنوان نظام تابعه در سیاست بین‌الملل مطرح می‌کنند. بر این اساس، منطقه نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و امور مربوط به سیاست خارجی آن‌ها به یکدیگر مرتبط می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۶). بخش مرکزی از یک یا چند کشور تشکیل شده است که مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را شکل می‌دهد ولی معمولاً بخش مرکزی از چند کشور که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک است تشکیل می‌شود. این بخش با توجه به چهار متغیر الگویی یعنی سطح انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط تعیین می‌شوند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۷۶). بخش پیرامونی نیز شامل تمام کشورهایی است که در یک نظام تابعه معین، به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی حذف می‌شوند اما وجود این در سیاست‌های مربوط به نظام تابعه ایفای نقش می‌کنند.

قدرت مداخله‌گر نیز از مشارکت قدرت مهم خارجی و به‌عبارتی دیگر نظام جهانی کنترل نظم، در روابط بین‌الملل نظام تابعه خود را نمایان می‌سازد. در حالی که بخش مرکز - پیرامون هر دو شامل کشورهای هستند که در درون منطقه قرار دارند ولی این تنها کشورهای مذکور نیستند که نقشی را در فعالیت‌های نظام تابعه بازی می‌کنند بلکه کشورهای خارجی نیز در این نظام شرکت کرده و بدین ترتیب یکی از اجزای آن به شمار می‌روند (Thompson, ۱۹۸۱: ۲۱۴-۲۱۵). در این بخش بازیگران اصلی به‌عنوان بازیگران مرکز و بازیگران نامتجانس به‌عنوان بازیگران پیرامون است که البته بازیگران بین‌المللی نیز به‌عنوان مداخله‌گر عمل می‌کنند که بر اساس میزان ارتباط با مرکز سیستم تابعه و میزان منافع و نفوذ در منطقه می‌تواند متفاوت باشد.

۲. یافته‌های پژوهش

۱.۲. تحولات خاورمیانه در فضای توزیع قدرت جدید

با توجه به تغییر قدرت در ساختار کلان آن و اثرگذاری بر واحدهای منطقه‌ای، خاورمیانه نیز از تحولات جهانی اثر پذیرفت و بازیگران جدیدی مانند ایران، عراق و عربستان تلاش کردند تا از فضای جدید در راستای منافع خود بهره ببرند. ایالات متحده نیز که بزرگ‌ترین رقیب خود را از دست داده بود نیز به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر منطقه‌ای، خاورمیانه را

به‌عنوان یکی از ژئوپلیتیک‌های حساس برای خود در نظر داشت. تمرکز و توجه فزاینده و مداخله در خاورمیانه پس از جنگ سرد برای نخستین بار در طرح نظم نوین جهانی که توسط جرج بوش پدر پیشنهاد شد، بازتاب یافت (Berman & Gentleson, ۱۹۹۱: ۹۳-۹۵).

آمریکا به دلیل تغییر وضعیت سیستم بین‌الملل و از جمله تبدیل آن به سیستم هژمونیک با وضعیت نوینی روبرو بود. در این میان به دلایل متعدد از جمله منطقه‌گرایی هژمونیک و متغیرهای موجود در معادله دفاع-تهاجم سیستم بازدارندگی منطقه‌ای خود را شکل داده و در ادامه به کارآمد سازی آن اقدام کرد. کاتزنشتاین بر این عقیده است که ایالات متحده آمریکا مناطق اساسی جهان را از طریق دولت‌های محور در قالب مدل مرکز-محور هماهنگ می‌سازد (Katzenstein, ۲۰۰۵, ۴, ۸). از دید کاتزنشتاین، ایالات متحده از طریق شکل دادن به مراکز و محورهای منطقه‌ای، از آن به‌منزله ابزاری برای گسترش بازار و فرصت‌های سرمایه‌گذاری و همچنین مقاصد استراتژیک بهره می‌برد و درعین حال خود را متعهد به حفظ متحدینش می‌بیند (Fuller and Arquilla, ۱۹۹۶) چراکه دولت‌های حمایت شونده از سوی آن در خاورمیانه روابط خود را بر اساس «اطمینان سازی» تنظیم می‌کنند.

اشغال عراق از سوی آمریکا و تغییر رژیم در این کشور را می‌توان مهم‌ترین رویداد پس از جنگ سرد تلقی کرد چراکه در نتیجه حمله نظامی آمریکا به عراق، علاوه بر تغییر موازنه قوا، سیستم مثلثی توازن قوا میان ایران، عربستان و عراق از میان رفت و ایران و عربستان در چارچوب یک نظام دوقطبی، به‌طور مستقیم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (Jahner, ۲۰۱۲: ۴۴). کنار رفتن صدام حسین از قدرت تا حدود زیادی «موازنه قدرت سنتی»^۱ در منطقه را از بین برد.

بررسی تحولات منطقه‌ای پس از جنگ سرد نشان می‌دهد که تغییرات دائمی در سطوح قدرت، تغییرات منافع را در پی داشته است و در نهایت منجر به قبض و بسط‌های دائمی در خوشه‌بندی‌های منطقه‌ای شده است. تغییر خوشه‌بندی‌ها و اتحاد و ائتلاف‌ها در تحولات ۲۰۱۱ جهان عرب، ائتلاف برای حمله به یمن و ائتلاف عربستان و قطر نمود یافت که همگی نشان از پیچیدگی شرایط و غیرقابل پیش‌بینی بودن آن در خاورمیانه دارد (Mabon, ۲۰۱۳: ۲۷). بر این اساس می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های عربستان در حوزه فرامنطقه‌ای کسب رضایت ایالات متحده برای ورود به خوشه‌بندی مطلوب است. در این راستا دولت ترامپ انعطاف بیشتری نسبت به اوباما از خود نشان داده است که در این رابطه ج.ا.ایران به‌عنوان مهم‌ترین موضوع مشترک دو کشور زمینه بسیاری از همکاری‌ها علیه ایران را فراهم کرده است. علاوه بر این ایران به‌عنوان بازیگر چالشگر از سوی آمریکا شناخته می‌شود درحالی‌که روابط عربستان با قطب همسو با ایران؛ یعنی روسیه چندان رابطه پرتنش بویژه در دوره ملک سلمان نبوده است (al-monitor, October ۴, ۲۰۱۷). این در حالی است که ایالات متحده از امکان مناسبتری برای مقابله با ایران برخوردار است چراکه برای ایجاد بازدارندگی یک‌جانبه علیه ایران با شبکه‌سازی کمتری از سوی ایران روبرو است در صورتی‌که در طرف مقابل عربستان سیاست خود را به‌صورت گسترده‌ای بر مناسبات بین‌المللی استوار کرده است. در چنین فضایی ایران و عربستان، همچنان رقابت برای

۱. traditional balance of power

دستیابی به جایگاه برتر منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده‌اند و ایالات متحده نیز به‌عنوان مدعی اصلی تلاش کرده است تا با تقویت بازیگر همسو یعنی عربستان به‌نوعی بازدارندگی گسترده‌ای علیه ایران ایجاد کند.

۲.۲. ایالات متحده و تقویت دولت متحد منطقه‌ای

عربستان سعودی بر اساس متغیرهایی مانند رابطه بر اساس «منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» به‌عنوان بازیگر متحد منطقه‌ای ایالات متحده انتخاب می‌شود. همچنین، عربستان از سوی ایالات متحده با این سه متغیر به‌عنوان متحد منطقه‌ای شناخته می‌شود که ایالات متحده در مقابل ایران از آن حمایت می‌کند. در این شیوه بازیگر هژمون تلاش می‌کند تا تقاضاهای خود از بازیگر چالشگر منطقه‌ای را مطرح و عواقب کار را برای آن توضیح دهد (Slantchev, 2005: 3). در ادامه متغیرهای تقویت‌کننده جایگاه عربستان از سوی ایالات متحده مطرح می‌گردد.

الف. رابطه بر اساس منافع و تهدیدات مشترک

ایالات متحده با توجه به منافی که با عربستان سعودی از آغاز اکتشاف نفت در دهه ۱۹۴۰ در عربستان برای خود تعریف کرده تا حدود زیادی منافع منطقه‌ای خود را با این کشور گره زده است. هرچند اکنون از جایگاه انرژی در روابط دو کشور تا حدود زیادی کاسته شده اما امنیت به‌عنوان کالای گران‌بها در خاورمیانه از سوی ایالات متحده به عربستان فروخته می‌شود؛ تغییری که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های پایداری در روابط است. به‌صورت کلی سه عامل برای حمایت واشنگتن از ریاض وجود دارد که عبارتند از: «تجارت نفت»، «مسائل منطقه‌ای» و «نقش ایران». روابط ریاض و واشنگتن علیه تهران پس از انقلاب اسلامی و به‌خصوص مسأله گروگان‌گیری تقویت شد. ایالات متحده نیز به‌صورت سنتی از اعضای شورای همکاری برای جلوگیری از نفوذ ایران حمایت کرده است تا از این طریق بتواند با ایجاد شبکه‌ای از بازیگران ناهمسو با ایران این کشور را از جامعه بین‌المللی جدا کند (Baxter & Simpson, 2015: 144). روابط راهبردی ایالات متحده و عربستان به‌عنوان متحد منطقه‌ای این کشور با همکاری در حوزه اقتصادی و انرژی شروع و به سایر سطوح امنیتی و سیاسی تسری پیدا کرده است به‌صورتی که عربستان از نفت به‌عنوان یک «ابزار مؤثر»^۱ برای ساخت قدرت نظامی و اقتصادی خود در منطقه استفاده کرد (Stork, 1975: 211). به‌جز دوره کوتاهی پس از جنگ اعراب-اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، روابط دو کشور به‌صورت «همکاری مداوم»^۲ توصیف می‌شود. مهم‌ترین نشانه این همکاری اقتصادی و راهبردی را می‌توان در سهم گسترده سهام آمریکا در بازار نفت عربستان مشاهده کرد (Bahgat, 2001: 3). در جدول زیر میزان فروش نفت عربستان به ایالات متحده ذکر شده است.

جدول ۲: واردات نفت ایالات متحده از عربستان از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ (بر حسب میلیون بشکه در روز)

سال	واردات کل آمریکا	واردات از عربستان	درصد
۱۹۹۰	۷.۱۶۱	۱.۳۹۹	۱۸.۶۹

۱. Positive Weapon
۲. continuous cooperation

۱۹۹۱	۶.۶۲۶	۱.۷۹۷	۲۷.۱۲
۱۹۹۲	۶.۹۳۸	۱.۷۲۰	۲۴.۷۹
۱۹۹۳	۷.۶۱۸	۱.۴۱۴	۱۸.۵۶
۱۹۹۴	۸.۰۵۸	۱.۴۰۲	۱۷.۰۴
۱۹۹۵	۷.۸۸۶	۱.۳۴۴	۱۷.۰۴
۱۹۹۶	۸.۴۹۸	۱.۳۶۳	۱۶.۰۳
۱۹۹۷	۹.۱۵۸	۱.۴۰۶	۱۵.۳۵
۱۹۹۸	۹.۷۶۴	۱.۴۹۱	۱۵.۲۷
۱۹۹۹	۹.۹۱۲	۱.۴۷۷	۱۴.۹۰
۲۰۰۰	۱۰.۹۰۰	۱.۴۹۰	۱۳.۶۶

منبع: (Energy information administration, ۲۰۰۰: ۴۹)

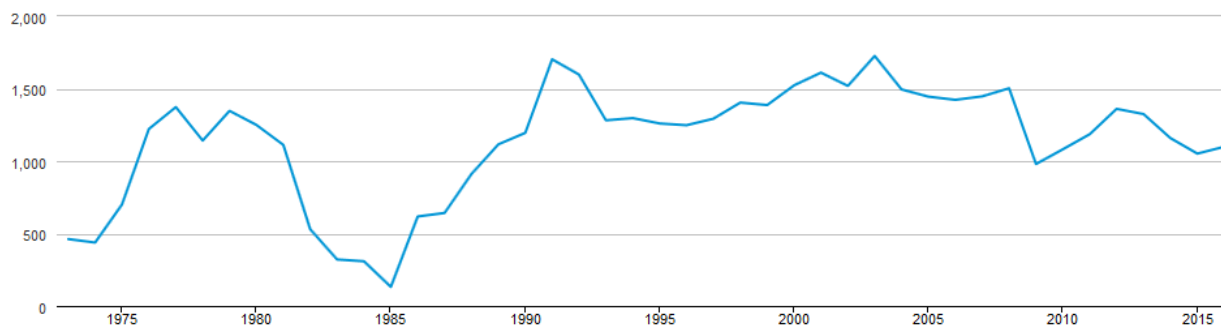
ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ تلاش کرد تا تنوع واردات از کشورهای نفتی را در دستور کار قرار دهد. به همین خاطر بسیاری از تصمیم‌گیرندگان سیاسی ایالات متحده بر آن بودند که این کشور باید به سمت جلوگیری از وابستگی فزاینده به نفت عربستان پیش برود (Bahgat, ۲۰۰۱:۱). با وجود این؛ روند واردات نفت از عربستان پس از این سیاست‌ها همچنان ادامه یافت. در جدول زیر به واردات نفت از عربستان پس از ۲۰۰۰ اشاره شده است.

جدول ۳: واردات نفت ایالات متحده از عربستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۶ (بر حسب میلیون بشکه در روز)

سال	واردات میلیون بشکه در روز	سال	واردات میلیون بشکه در روز
۲۰۰۱	۱.۶۱۱۱	۲۰۱۰	۱.۰۸۲
۲۰۰۲	۱.۵۱۹	۲۰۱۱	۱.۱۸۶
۲۰۰۳	۱.۷۲۶	۲۰۱۲	۱.۳۶۱
۲۰۰۴	۱.۴۹۸	۲۰۱۳	۱.۳۲۵
۲۰۰۵	۱.۴۴۵	۲۰۱۴	۱.۱۵۹
۲۰۰۶	۱.۴۲۳	۲۰۱۵	۱.۰۵۲
۲۰۰۷	۱.۴۴۷	۲۰۱۶	۱.۰۹۹
۲۰۰۸	۱.۵۰۳		
۲۰۰۹	۹۸۰		

منبع: (<https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n>)

همچنین در قالب نمودار می‌توان روند واردات نفت از عربستان را مشاهده کرد که به‌جز در دهه ۱۹۸۰ و به‌خصوص ۱۹۸۵، روند تقریباً ثابتی را تجربه کرده است.



نمودار ۱: روند واردات نفت آمریکا از عربستان از دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۶

منبع: (https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n)

گذشته از بحث اقتصاد و انرژی، متغیر مهم اثرگذار دیگر در روابط دو کشور در برابر ایران، تحولات منطقه‌ای بوده است. در خلال دهه آخر قرن بیستم در ۱۹۹۱ طی جنگ خلیج فارس روابط دو کشور بهبود یافت. خاندان سعودی از نیروهای ایالات متحده دعوت کردند تا منابع نفتی این کشور را از تجاوز عراق در امان نگاه‌دارند. از دید ایالات متحده نیز این اتحاد عنصر کلیدی سیاست «سد نفوذ» خود در مقابل ایران انقلابی و صدام حسین بوده است (Baxter & Simpson, ۲۰۱۵: ۱۴۷-۱۴۹). ریاض همواره در منطقه با چالش‌های سیاسی و امنیتی متعددی روبرو بوده است که پس از ۱۹۷۹ با ورود ایران و تلاش برای صدور انقلاب نیز فزونی یافت. علاوه بر این حمایت از شیعی گرای و شکل‌گیری حزب‌الله لبنان نیز تهدیدات فزاینده‌ای را برای عربستان ایجاد کرد. در این میان حمله تروریستی به آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۱ مؤلفه‌ای حیاتی در روابط عربستان و آمریکا تلقی می‌شود. اعلام اعضای این حرکت تروریستی و مشارکت پانزده شهروند سعودی از نوزده نفر عملیات کنندگان موجی از نگرانی عمومی را در آمریکا نسبت به عربستان ایجاد کرد (New York Times, October ۲۵, ۲۰۰۱)؛ باینحال هسته اصلی روابط راهبردی تداوم یافت. در ادامه عربستان حدود ۷۰۰ مظنون به حملات تروریستی را بازداشت کرد. این اقدام را می‌توان در راستای تلاش برای هماهنگی میان دو کشور دانست (Human Rights Watch, March ۲۰, ۲۰۱۴).

حمله ۲۰۰۳ ایالات متحده به عراق را می‌توان به نوعی نقطه عطفی دیگر در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دانست. بر این اساس در گام اول عربستان شاهد نفوذ منطقه‌ای ایران در همسایه شمالی خود بود. این پیامد جنگ عراق در واقع بازیگران منطقه‌ای را به صورت مستقیم و غیرمستقیم با فشار روبرو ساخت که با بروز تحولات ۲۰۱۱ و بهار عربی نیز این فشارها به خصوص بر اسرائیل و عربستان در پی افزایش نفوذ ایران فزونی یافت (Baxter & Simpson, ۲۰۱۵: ۱۴۹-۱۳۹).

هرچند عربستان سعودی تلاش کرده است تا در کنار ایالات متحده دغدغه‌های منطقه‌ای خود را مرتفع گرداند اما همچنان ایران را به عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای خود می‌داند که می‌تواند بر آینده نفوذ منطقه‌ای عربستان اثرگذار باشد. بر این اساس عربستان از شکاف میان ایران و ایالات متحده برای نزدیک شدن به آمریکا استفاده کرده است. متغیر سوم مؤثر در اقیانوس ایالات متحده برای بازدارندگی علیه ایران، فعالیت‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی بوده است. دست برتر ایران در تحولات منطقه‌ای، نگرانی سعودی‌ها را از سرریز بحران به عربستان افزایش داد بنابراین از دید

سعودی‌ها بهترین سیاست در خصوص مقابله با ایران، انزوای این کشور بوده است چراکه از دید عربستان، ایران با توجه به شرایط حاکم می‌توانست در عراق نفوذ خود را تثبیت کند و سوریه و یمن و لبنان را نیز به شبکه‌های امنیتی خود وارد کند. از دید عربستان تحولات سوریه بعد از عراق ۲۰۰۳ می‌تواند به محلی برای افزایش نفوذ ایران تبدیل شود. سوریه به‌عنوان ایجادکننده ارتباط با حزب‌الله و به‌عنوان کانال اصلی برای تقویت جبهه مقاومت به شمار می‌رود (Samii, ۲۰۰۸: ۲۹). سوریه امن‌ترین موقعیت راهبردی را در روابط اعراب و اسرائیل داراست و این امر باعث تقویت مقاومت حزب‌الله در برابر اسرائیل شده است و از سوی دیگر با تمایل بیشتر این کشور به ایران به لحاظ سیاست‌های منطقه‌ای جهان عرب، نفوذ ایران در منطقه تقویت شده که این امر خوشایند عربستان نبوده است (El-Hokayem, ۲۰۰۷: ۴۴). تمامی این تحولات ژئوپلیتیکی و افزایش نفوذ ایران، عربستان را امیدوار به ورود دولت ترامپ به موضوع سوریه کرده است، هرچند عربستان همواره این نگرانی را دارد که تمایل ترامپ به مسکو و توافق احتمالی بر سر دستیابی به راه‌حل مشترک برای بحران سوریه، مانع افزایش فشار بر ایران برای کاهش نفوذ خود در سوریه شود (Guzansky & Shine, ۲۰۱۷).

از سوی دیگر توافق هسته‌ای آمریکا با ایران نیز به‌نوعی انسجام در روابط ریاض- واشنگتن را متزلزل می‌ساخت چراکه چالش هسته‌ای و تحریم‌های ناشی از آن، از طریق منزوی کردن ایران در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای و همچنین کاهش توان اقتصادی آن، توانسته بود در راستای مهار قدرت منطقه‌ای ایران و در مسیر منافع عربستان و دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس عمل کند (کمالی و اعلائی، ۱۳۹۵: ۱۹۵-۱۹۷). در چنین شرایطی، برجام به‌عنوان مدلی از نهادسازی بین‌المللی، نقش ایران را در مدل نظم کنسرت منطقه‌ای و در قالب موازنه‌کننده قوی بازنمایی کرد.

ب. گستره و ماهیت روابط نظامی

تاریخ روابط دو کشور نشان می‌دهد که ماهیت روابط دو کشور را شاید بتوان روندی از اقتصاد به سمت امنیت دانست که در برهه کنونی امنیت به مفهوم امنیت دولت در روابط دو کشور حاکم بوده است. با وجود این، در بسیاری از موارد سفارش‌های نظامی عربستان نه به دلیل نیازهای نظامی بلکه با هدف جلب حمایت سیاسی محافظ ذی‌نفوذ آمریکا و مشخصاً پنتاگون و کمپانی‌های سازنده اسلحه صورت می‌گرفت. پنتاگون حضور پراهمیتی در عربستان دارد و شرکت‌های نظامی آمریکایی نیروهای مسلح عربستان را آموزش می‌دهند. شاید مهم‌ترین شرکت آمریکایی در عربستان شرکت «وینل» باشد (برزگر، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۲۰۳).

امنیت انرژی در خلیج فارس تا حدود زیادی به نظم سیاسی در میان بازیگران تولیدکننده اصلی وابسته است که عربستان سعودی در رأس آن قرار دارد. در این راستا فرانکلین روزولت در ۱۹۴۳ نفت عربستان سعودی را «منفعت استراتژیک حیاتی برای ایالات متحده»^۱ نامید (Conge & Okrujlik, ۲۰۰۹: ۳۶۰). ایالات متحده همواره هدف خود را از تداوم روابط راهبردی با عربستان، حفاظت از ذخایر نفتی برای تنظیم بازار انرژی و به‌تبع آن حفظ نظم سیاسی موجود در

۱. vital strategic interest to the United States

عربستان می‌داند تا جایی که شورای امنیت ملی ایالات متحده مهم‌ترین تهدید خود را «بی‌ثباتی داخلی»^۱ بازیگران مورد حمایت در خاورمیانه عنوان کرده است. با وجود این، ایران نیز به‌عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای عربستان قریب‌الوقوع‌ترین تهدید برای این کشور در نظر گرفته شده است؛ متغیر دیگری که روابط ایالات متحده و عربستان را از حالت اقتصادی به سمت امنیتی سوق داده است این است که در روابط آمریکایی-عربستانی فاصله بین اقتصاد و سیاست بسیار کوتاه است (برزگر، ۱۳۸۲: ۲۰۳-۲۰۴). در این راستا می‌توان گفت امنیت عربستان با اقتصاد ایالات متحده در جغرافیای خاورمیانه به هم پیوند خورده است. بر این اساس حجم واردات اسلحه به خاورمیانه نیز گویای پیوند اقتصاد و امنیت در این منطقه بوده است.

حجم جابجایی و انتقال تسلیحات در سطح جهانی بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵، چهارده درصد بیشتر از میزان مشابه بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ بوده است. ایالات متحده، روسیه، چین، فرانسه و آلمان پنج صادرکننده بزرگ سلاح در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ بوده‌اند. این در حالی است که هند، عربستان، چین، امارات متحده عربی و استرالیا پنج کشور اصلی واردکننده سلاح طی این مدت بوده‌اند (Fleurant and Other, ۲۰۱۶: ۱). بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ از مجموع واردات اسلحه خاورمیانه با بیشترین نرخ و ۲۷ درصد به عربستان سعودی، ۱۸ درصد به امارات متحده عربی و ۱۴ درصد به ترکیه وارد شده است (Cordesman, ۲۰۱۶: ۹-۱۰).

بودجه دفاعی سال ۲۰۱۶ عربستان سعودی در مقایسه با بودجه دفاعی این کشور در سال ۲۰۱۵ به میزان کمی کاهش پیدا کرده است. برای عربستان، هزینه‌های نظامی و امنیتی هنوز هم ۲۵ درصد کل بودجه را به خود اختصاص داده و این فرصت بزرگی برای شرکت‌های دفاعی و هوافضای آمریکایی محسوب می‌شود. بر اساس اطلاعات اداره آمار آمریکا در سال ۲۰۱۴ واردات نظامی عمده عربستان از ایالات متحده به ترتیب شامل هواپیماهای جنگی، تانک، موشک و قطعات هواپیماهای نظامی بوده است. به خاطر اینکه بخش عمده‌ای از هواپیماهای نظامی عربستان آمریکایی هستند این کشور برای نگهداری و تعمیر هواپیماهای نیروی هوایی خود به عرضه و تأمین گسترده‌ی قطعات از سوی ایالات متحده نیازمند است (U.S. Department of Commerce, ۲۰۱۶: ۴). از مارس ۲۰۱۵ نظامیان عربستانی آموزش دیده توسط ایالات متحده از تسلیحات آمریکایی استفاده می‌کنند به‌صورتی که در یمن؛ عربستان سعودی از حمایت لجستیکی و اطلاعاتی ایالات متحده استفاده کرده است (Blanchard, ۲۰۱۷: ۲).

مقامات ایالات متحده به دنبال این بوده‌اند تا با رهبران عربستان در خصوص مسائل منطقه‌ای همکاری کنند و به آن‌ها در چالش‌های امنیت داخلی و اقتصادی کمک کنند. ایالات متحده در دوره اوباما به نسبت ترامپ مسیر متفاوتی را در خصوص ایران اتخاذ کرد که هرچند منجر به اختلافاتی میان عربستان و آمریکا گردید اما فروش تسلیحات به عربستان روابط دو کشور را مستحکم کرد، همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم را افزایش داد و درک مشترکی از نگرانی در مورد ایران به وجود آمد. ایالات متحده از اواخر ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ فروش تسلیحات به ارزش ۴۵ میلیارد دلار را به کنگره پیشنهاد داد و در ادامه در نخستین سفر ترامپ به عربستان در می ۲۰۱۷ قراردادی به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار منعقد

۱. domestic instability

گردید (Blanchard, ۲۰۱۷: ۵). در نهایت در این دیدار دو طرف بر یک «همکاری استراتژیک جدید در قرن ۲۱» برای تأمین منافع دو کشور تحت عنوان «چشم‌انداز استراتژیک مشترک^۱» تأکید کردند.

دولت‌های کوچک‌تر شورای همکاری از ریاض انتظار دارند که منافع آن‌ها را حفظ کند چراکه پادشاه جدید سعودی، دیدی منفی به ایران دارد. همان‌گونه که «مای یمانی» استدلال می‌کند توافق بر سر برنامه هسته‌ای ایران، نفوذ منطقه‌ای ایران را مشروع جلوه می‌دهد و منجر به برتری ایران می‌شود (Pasha, ۲۰۱۶: ۳۹۳). عربستان سعودی فرهنگ نظامی ایران را فرهنگی تهاجمی و تحریک‌کننده می‌داند. سابقه تاریخی در مبارزه با دولت بعث عراق و انقلاب ۱۹۷۹ ایران این کشور را به سمت تلاش برای کسب حمایت بازیگر هژمون برای فعالیت‌های نظامی به‌عنوان حامی قدرتمند فرا منطقه‌ای سوق داده است. بر این اساس نیروهای نظامی عربستان همواره توسط گروه‌های تحلیل دفاعی مانند «گروه جین^۲» و «مرکز بین‌المللی مطالعات استراتژیک^۳» برای ناتوانی خود در مدیریت عملیات پیچیده موردانتقاد بوده است. بااینحال نوعی بهبود نسبی طی دهه اخیر به‌خصوص در مورد «گارد ملی^۴» حاصل شده است (Rich, ۲۰۱۲: ۴۷۶-۴۷۷).

از دید «کردزمن^۵» بازدارندگی گسترده ایالات‌متحده علیه ایران از طریق تقویت نیروی هوایی عربستان سعودی توانسته تهدید بیشتری را متوجه ایران کند به نسبت تهدیدی که موشک‌های دوربرد ایران می‌تواند برای عربستان داشته باشد (Sorenson, ۲۰۱۴: ۱۱۸). مجموعه این شرایط زمینه را برای ورود عربستان به اتحاد فرا منطقه‌ای و ایجاد نوعی بازدارندگی غیرمستقیم با همکاری هژمون فراهم ساخته است.

ج. وابستگی متقابل اقتصادی

عربستان سعودی مهمترین شریک تجاری ایالات‌متحده در خاورمیانه و شمال آفریقا است، به صورتی که حجم تجارت متقابل دو طرف بالغ بر ۷۱ میلیارد دلار بود. عربستان دومین صادرکننده بزرگ نفت به آمریکا است که در حدود ۱/۳ میلیون بشکه در روز به این کشور صادر کرد (Mason, ۲۰۱۴: ۳۴). وابستگی متقابل یکی از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار در متقاعد کردن ایالات‌متحده برای ایجاد بازدارندگی است؛ هرچند این وابستگی به‌نوعی نامتقارن بوده است. گرچه عربستان نخستین شریک تجاری ایالات‌متحده محسوب نمی‌شود اما رابطه این دو مبتنی بر واردات کالا و فروش مواد اولیه بوده است که نوعی وابستگی متقابل نامتقارن را ایجاد کرده است. ایالات‌متحده عمدتاً نفت و مشتقات نفتی را وارد کرده و در مقابل کالاهای صنعتی را صادر کرده است که در این میان می‌توان به قراردادهای تسلیحاتی نیز اشاره کرد (United States Census Bureau, ۲۰۱۷)؛ بنابراین می‌توان گفت که ایالات‌متحده در صورت افزایش قیمت نفت و یا اختلافات احتمالی سیاسی قادر به تأمین منابع نفتی خود از کشورهای دیگر بوده است اما در مقابل عربستان

۱. Joint Strategic Vision

۲. Jane

۳. International Institute of Strategic Studies

۴. SANG

۵. Cordesman

به‌شدت نیاز به تجهیز امنیتی از سوی آمریکا است که این مسئله عربستان را در موضع ضعف قرار می‌دهد. در جدول زیر نرخ تبادل تجاری عربستان و ایالات‌متحده از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ آمده است.

جدول ۴: حجم مبادلات تجاری ایالات‌متحده و عربستان (بر حسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	موازنه تجاری
۲۰۰۰	۶.۲۳۴.۲	۱۴.۳۶۴.۸	-۸.۱۳۰.۶
۲۰۰۱	۵.۹۵۷.۶	۱۳.۲۷۲.۲	-۷.۳۱۴.۶
۲۰۰۲	۴.۷۸۰.۸	۱۳.۱۴۹.۹	-۸.۳۶۹.۱
۲۰۰۳	۴.۵۹۵.۷	۱۸.۰۶۸.۶	-۱۳.۴۷۲.۹
۲۰۰۴	۵.۲۵۶.۷	۲۰.۹۵۸.۷	-۱۵.۷۰۱.۹
۲۰۰۵	۶.۸۰۵.۴	۲۷.۱۹۲.۶	-۲۰.۳۸۷.۲
۲۰۰۶	۷.۶۳۹.۵	۳۱.۶۸۹.۰	-۲۴.۰۴۹.۵
۲۰۰۷	۱۰.۳۹۵.۹	۳۵.۶۲۶.۰	-۲۵.۲۳۰.۱
۲۰۰۸	۱۲.۴۸۴.۲	۵۴.۷۴۷.۴	-۴۲.۲۶۳.۲
۲۰۰۹	۱۰.۷۹۲.۲	۲۲.۰۵۳.۱	-۱۱.۲۶۱.۰
۲۰۱۰	۱۱.۵۰۶.۲	۳۱.۴۱۲.۸	-۱۹.۹۰۶.۶
۲۰۱۱	۱۳.۹۲۳.۷	۴۷.۴۷۶.۳	-۳۳.۵۵۲.۷
۲۰۱۲	۱۷.۹۶۱.۲	۵۵.۶۶۷.۰	-۳۷.۷۰۵.۷
۲۰۱۳	۱۸.۹۶۲.۹	۵۱.۸۰۶.۷	-۳۲.۸۴۳.۸
۲۰۱۴	۱۸.۷۱۶.۹	۴۷.۰۴۱.۳	-۲۸.۳۲۴.۴
۲۰۱۵	۱۹.۷۹۰.۴	۲۲.۰۸۲.۸	-۲.۲۹۰.۳
۲۰۱۶	۱۷.۹۷۲.۳	۱۶.۹۱۷.۵	۱.۰۵۴.۸
۲۰۱۷	۱۵.۰۶۵.۸	۱۷.۴۲۶.۱	-۲.۳۵۷.۳

منبع: (<https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c۵۱۷۰.html>)

با توجه به جدول فوق می‌توان به چند ارزیابی دست یافت. نخست اینکه مبادلات تجاری ایالات‌متحده و عربستان به‌صورت وقفه‌ناپذیری تداوم داشته است. این در حالی است که مبادلات این کشور با ایران بسیار پر نوسان و از حیث حجم مبادله در مقایسه با عربستان بسیار اندک بوده است. در زیر به مبادلات تجاری ایالات‌متحده و ایران از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ اشاره شده است.

جدول شماره ۵: حجم مبادلات تجاری ایالات‌متحده و ج.ا.ایران (بر حسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	موازنه تجاری
۲۰۰۰	۱۶.۸	۱۶۸.۷	-۱۵۱.۹

۲۰۰۱	۸.۰	۱۴۳.۵	-۱۳۵.۵
۲۰۰۲	۳۱.۹	۱۵۶.۳	-۱۲۴.۴
۲۰۰۳	۹۸.۹	۱۶۱.۳	-۶۲.۳
۲۰۰۴	۸۵.۱	۱۵۱.۶	-۶۶.۵
۲۰۰۵	۹۵.۸	۱۷۴.۵	-۷۸.۷
۲۰۰۶	۸۵.۹	۱۵۷.۲	-۷۱.۴
۲۰۰۷	۱۴۴.۷	۱۷۳.۱	-۲۸.۴
۲۰۰۸	۶۸۳.۲	۱۰۴.۱	۵۷۹.۰
۲۰۰۹	۲۸۰.۴	۶۴.۶	۲۱۵.۷
۲۰۱۰	۲۱۱.۴	۹۴.۵	۱۱۶.۹
۲۰۱۱	۲۳۳.۲	۱.۰	۲۳۲.۲
۲۰۱۲	۲۵۱.۱	۲.۱	۲۴۹.۰
۲۰۱۳	۳۰۸.۱	۲.۲	۳۰۵.۹
۲۰۱۴	۱۸۶.۷	۰.۰	۱۸۶.۷
۲۰۱۵	۲۸۱.۹	۱۰.۸	۲۷۱.۱
۲۰۱۶	۱۷۲.۰	۸۷.۷	۸۴.۲
۲۰۱۷	۱۲۱.۶	۵۴.۸	۶۶.۸

منبع: (<https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c۵۰۷۰.html>)

دوم اینکه ایالات متحده تلاش کرده است تا توازن تجاری خود را از منفی به سمت مثبت سوق دهد. این روند به صورت جدی از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ قابل مشاهده است به صورتی که مابه‌التفاوت واردات و صادرات میان دو کشور برای ایالات متحده به رقم صفر نزدیک شده است. این در حالی است که توازن منفی ایالات متحده در تجارت دوسویه عمدتاً منفی بوده است. نکته سوم اینکه در پایان دولت اوباما کاهش واردات از عربستان را می‌توان شاهد بود که این مسئله را می‌تواند به اختلافات دولت اوباما با عربستان نسبت داد. در نهایت می‌توان عنوان کرد که مجموعه متغیرهای فوق دو کشور را متقاعد کرده است تا روند روابط استراتژیک خود را تداوم بخشند. این در حالی است که هر دو یک دشمن مشترک منطقه‌ای به نام «جمهوری اسلامی ایران» برای خود تعریف کرده‌اند که می‌تواند در کنار این عوامل انسجام بخش روابط دو بازیگر باشد.

۳. نتیجه‌گیری

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، تحول در ساختار قدرت جهانی را موجب گردید که در نهایت ساختار ژئوپلیتیکی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد. ژئواستراتژیک‌های جهان به سطوح خردتر ژئوپلیتیکی‌های منطقه‌ای تبدیل شد و مناطق بار دیگر اهمیت یافتند. ایالات متحده به‌عنوان هژمون جهانی به بازتعریف بازیگران مطلوب و چالشگر پرداخت و روابط خود را با عربستان سعودی تقویت کرد و در مقابل عربستان نیز به تقویت پیوند خود با ایالات متحده به‌عنوان متحد راهبردی پرداخت تا بتواند توازن منطقه‌ای را به سود خود و به ضرر ایران در منطقه شکل دهد. در مقابل ایالات متحده نیز که ج.ا.ایران را به‌عنوان مهم‌ترین دشمن منطقه‌ای و چالشگر تعریف کرد تلاش نمود تا به ایجاد بازدارندگی یک‌جانبه علیه ایران اقدام کند. در این مرحله به دو صورت تقویت متحد منطقه‌ای و تضعیف چالشگر اقدام کرده است. در این مسیر قدرت نظامی‌گری ایالات متحده در کنار توانایی اقتصادی و قدرت اقناع‌کنندگی سازمانی برای اتخاذ تصمیمات اجرایی علیه ج.ا.ایران جبهه مشترک ایالات متحده و عربستان را در یک موقعیت برتری نسبی برای مقابله با ایران قرار داده است. منافع و تهدیدات مشترک، نوع ارتباطات و حرکت از اقتصاد به‌سوی خرید و فروش امنیت و وابستگی متقابل هرچند نامتقارن، زمینه را برای پیوند راهبردی عربستان و ایالات متحده فراهم کرد. بر این اساس بازیگری که خارج از دایره منافع دو کشور بوده باشد به‌نوعی ناهمسو و چالشگر منطقه‌ای تلقی شده است. در این مسیر وجه مشترک تهدید میان دو کشور جمهوری اسلامی است. از آنجایی که توان رویارویی و در حالت حداقلی برتری عربستان بر ایران دشوار است، بازدارندگی یک‌جانبه گسترده، راهبردی است که از سوی ایالات متحده اتخاذ شده است. در این چارچوب جریان قدرت به‌صورت یک‌سویه بازیگر چالشگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا وادار به قواعد بازی بازیگر مداخله‌گر و مورد حمایت منطقه‌ای شود. در نهایت اینکه تنش‌ها و در نتیجه بازدارندگی اعمال‌شده، روابط ایران و عربستان را به مرحله بی‌بازگشتی رسانده است که برای تغییر در روابط نیاز به متقاعد کردن بازیگر سوم بوده اند. بنابراین به نظر می‌رسد رویکرد خرید و فروش امنیت از سوی ایالات متحده نیز اولویت را در بن‌بست روابط دو کشور تعریف کرده است که ایران هراسی و قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری فروش اسلحه به عربستان از سوی دولت ترامپ می‌تواند مهم‌ترین شاهد این ادعا باشد.

۴. منابع

۱. برزگر، کیهان (۱۳۸۲)، «تعاملات سیاسی ایران - عربستان پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه راهبرد، شماره بیست و هفتم، صفحات ۱۹۵ - ۲۲۹.
۲. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، «ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین و استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲، صص ۶۵ - ۹۵.
۳. قاسمی، فرهاد، کشاورز شکری، عباس (۱۳۸۸)، «نگرشی به سیستم بازدارندگی منطقه‌ای در روابط بین‌الملل: مطالعه موردی ایران و آمریکا»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، صص ۱۵۵ - ۱۸۵.

۴. Bahgat, Gawdat (۲۰۰۱), "Managing Dependence: American-Saudi Oil Relations", *Arab Studies Quarterly*, Vol. ۲۳, No. ۱.
۵. Baxter, Kylie, Simpson, Kumuda (۲۰۱۵), "The United States and Saudi Arabia through the Arab Uprisings", *Global Change, Peace & Security*, Vol. ۲۷, No. ۲.
۶. Berman, Larry and Bruce W. Jentleson (۱۹۹۱), Bush and the post cold world, New challenges for American Leadership, the bush presidency: first appraisals", Collin campell, *Chatham House*.
۷. Conge, Patrick, Okruhlik, Gwenn (۲۰۰۹), "The Power of Narrative: Saudi Arabia, the United States and the Search for Security", *British Journal of Middle Eastern Studies*, ۳۶(۳).
۸. Cordesman, Anthony H and Toukan, Abdullah (۲۰۱۶), "Iran and Gulf Military Balance", *Working Draft* October ۳, ۲۰۱۶.
۹. Cordesman, Anthony H. Gold, Bryan, Khazai, Sam, Bosserman, Bradley (۲۰۱۳), "U.S. and Iranian Strategic Competition", *Center for Strategic and International Studies*.
۱۰. Cordesman. Anthony (۲۰۱۶). "*The Changing Patterns of Arms Imports in the Middle East and North Africa*".
۱۱. El-Hokayem, Emile, (۲۰۰۷), "Hizballah and Syria: Outgrowing the Proxy Relationship", *the Washington Quarterly*, ۳۰(۲).
۱۲. Fleurant, Aude. Perlo-Freeman, Sam. Wezeman, Pieter and T. Wezeman, Siemon (۲۰۱۶). "*Trend in International Arms Transfers, ۲۰۱۵*".
۱۳. Frazier, Derrick, Stewart, Robert (۲۰۱۰), "Regional powers and security: A framework for understanding order within regional security complexes", *European Journal of International Relations*, ۱۶(۴).
۱۴. Fuller, Graham E, And John Aquila (۱۹۹۶), "The Intractable Problem of Regional Powers", *Orbis*, vol ۴۰, issue ۴, pp۶۰۹-۶۲۱.
۱۵. Guzansky, Yoel and Sima Shine (۲۰۱۷), "*Turnaround in Saudi-Iranian Relations?* www.inss.org.il/publication/turnaround-saudi-iranian-relations.
۱۶. Human Rights Watch (۲۰۱۴), "*Saudi Arabia: New Terrorism Regulations Assault Rights*", March ۲۰, ۲۰۱۴, p. ۴.

۱۷. Kay, Sean (۲۰۱۳), "America's Asia Pivot – A Return to Realism? **Centre for International Peace and Security Studies**, McGill University, Available Online at: <https://www.ciaonet.org/catalog/۳۰۹۸۱>.
۱۸. Lemke, Douglas and Suzanne Werner (۱۹۹۶), "Power Parity, Commitment to Change, and War", **International Studies Quarterly**, Vol, ۴۰, No, ۳.
۱۹. Mabon, Simon (۲۰۱۳), "*The Middle Eastern great game*", available Online at: <http://www.isn.ethz.Ch>.
۲۰. Mason, Robert (۲۰۱۴), "Back to Realism for an Enduring U.S.Saudi Relationship", **Middle East Policy**, Vol. XXI, No.۴.
۲۱. Pasha. A.K (۲۰۱۶), "Saudi Arabia and the Iranian Nuclear Deal", **Contemporary Review of the Middle East**, ۳(۴), ۳۸۷-۴۰۴.
۲۲. Payne, Keith B (۲۰۱۱), "Understanding Deterrence", **Comparative Strategy**, Published online: ۲۹ Nov ۲۰۱۱.
۲۳. Rich, Ben (۲۰۱۲), "Iran, Saudi Arabia and the complexification of the Persian Gulf equation", **Islam and Christian-Muslim Relations**, Vol. ۲۳, No. ۴.
۲۴. Samii, Abbas William, (۲۰۰۸), "A Stable Structure on Shifting Sands: Assessing the Hezbollah-Iran-Syria Relationship", **The Middle East Journal**, ۶۲(۱).
۲۵. Sjoberg, Laura (۲۰۱۰) "**Gendering Power Transition Theory, Gender and International Security Feminist Perspectives**", edited by Laura Sjoberg, Routledge, First Published.
۲۶. Slantchev, Branislav L(۲۰۰۵), "Introduction to International Relations Lecture ۸: Deterrence and Compellence", **Department of Political Science, University of California – San Diego**.
۲۷. Sorenson, David S (۲۰۱۴), "Why the Saudi Arabian Defence Binge?" **Contemporary Security Policy**, Vol.۳۵, No.۱.
۲۸. Stork, Joe (۱۹۷۵), "**Middle East Oil and the Energy Crisis**", New York: Monthly Review Press.
۲۹. Thompson, William R (۱۹۸۱), "Visit Networks and the Middle Eastern Case", **International Journal of Middle East Studies**, Vol. ۱۳, No. ۲.
۳۰. U.S. Department of Commerce (۲۰۱۶). "**۲۰۱۶ Defense Markets Report Regional and Country Case Study**".

۳۱. Yesilada, Birol, Efird, Brian, Noordijk, Peter (۲۰۰۶), "Competition among Giants: A Look at How Future Enlargement of the European Union Could Affect Global Power Transition", *International Studies Review*, No.۸.
۳۲. <http://books.sipri.org/files/FS/SIPRIFS۱۶۰۲.pdf>.
۳۳. <https://www.csis.org/analysis/changing-patterns-arms-imports-middle-east-and-north-africa>
۳۴. <https://www.csis.org/analysis/iran-and-gulf-military-balance-۱>
۳۵. <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA۲&f=A>
۳۶. <https://www۲.deloitte.com/content/dam/Deloitte/global/Documents/Manufacturing/gmanufacturing-۲۰۱۶-global-ad-sector-outlook.pdf>.
۳۷. ۱. Energy Information Administration, International Petroleum Monthly, Washington D.C: U.S. Government Printing Office, September ۲۰۰۰, p.۴۹.
۳۸. <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA۲&f=A>
۳۹. <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA۲&f=A>
۴۰. <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/۲۰۱۷/۱۰/king-salman-saudi-arabia-visit-russia-symbolism-iran-qatar.html>
۴۱. <https://www.brookings.edu/blog/markaz/۲۰۱۷/۱۰/۲۳/a-blueprint-for-minimizing-irans-influence-in-the-middle-east/>
۴۲. Elaine Sciolino with Neil Mac Farquhar, New York Times, October ۲۵, ۲۰۰۱
۴۳. <https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c۵۱۷۰.html>